

بررسی وضعیت اقشار اجتماعی مردم اصفهان در عصر صفوی

مصطفی نجاران*

چکیده

مقدمه

در ایران عصر صفوی، طبقات به آن معنی که در ایران باستان و در قرون وسطی در اروپا و یا در گذشته و امروز در هندوستان دیده می‌شود وجود نداشته، زیرا یکی از تأثیرات عمده کیش اسلام در ایران در واقع حذف طبقات بود، هر کس از هر نژاد و از هر صنف می‌توانست به مقامات بالای کشوری و لشکری و مذهبی نایل شود. در عصر صفویه تا حدود زیادی این برابری طبقات بیش از پیش به مرحله اجرا درآمد و بغیر از مذهب، آن‌هم نسبت به اهل تسنن، هیچ‌یک از شاخص‌های خون، رنگ، نژاد و ملیت در امر به‌دست گرفتن مقامات و ترفیع پایگاه اجتماعی دخالت نداشت و تا حد زیادی فضیلت‌سالاری و قدرت اجتماعی، نقش مهمی در ارتقای مقام و نزدیکی به رأس هرم قدرت یعنی شاه را برعهده داشت. البته این بدان معنا نیست که در این دوران نابرابری طبقاتی از بین رفت و اقشار اجتماعی مجزا از هم وجود نداشت، بلکه ما شاهد این مسأله هستیم که افراد پس از کسب مقامات اداری و تشکیلاتی بالا و رسیدن به وضعیت مالی و اقتصادی قوی، خود را در زمره اشراف به حساب می‌آوردند و فاصله‌ای بین خود و عموم مردم قایل می‌شدند.

با تشکیل دولت صفوی و ایجاد حکومت مرکزی مقتدر و توجه و اهمیتی که سلاطین این سلسله به عمران و آبادانی کشور و ترفیع حال رعایا و مردم می‌دادند و همچنین به جهت رونق بازار تجارت و داد و ستد با ممالک دیگر و تمهیدات انجام گرفته از سوی سلاطین صفوی در مورد توجه به امر کشاورزی ایران و مهمتر از همه ایجاد امنیت داخلی، تحولی چشمگیر در وضعیت اجتماعی، معیشتی و اقتصادی گروه‌های مختلف مردم ایران در عصر صفوی پدید آمد. نقطه اوج این وضعیت به‌طور عمده در دوران شاه‌عباس اول و جانشینان او محسوس و مشهود است. به‌حدی که بنا بر اذعان بسیاری از جهانگردان و سفرنامه‌نویسان خارجی که در این دوره از نزدیک با مردم شهرهای مختلف ایران در تماس بودند، وضعیت مردم ایران نسبت به سایر ملل مختلف آن زمان رضایت‌بخش و حتی در حدی عالی بوده است.

در این مقاله سعی شده است نمای کلی‌بی از وضعیت اقشار مختلف مردم ایران در دوران صفویه به تصویر کشیده شود و نکات تاریک و مبهمی از اوضاع اجتماعی و اقتصادی مردم ایران در این عصر آشکار گردد.

* - دانشجوی کارشناس ارشد تاریخ.

اولثاریوس به اهمیت نقش شایستگی و لیاقت در کسب مقامات دولتی اشاره می‌کند و می‌نویسد: صاحب‌منصبان بر اساس ارزش و شایستگی‌شان و نه بر اساس نسبشان منصوب می‌شدند و ادامه می‌دهد که به همین دلیل آنان با شادمانی جان خود را به خطر می‌انداختند، زیرا می‌دانستند که این یگانه راه ترقی تا بالاترین مدارج است. وی می‌گوید این مقامها در ایران موروثی یا فروشی نبودند و تنها ملاک برای جانشینی بر اساس شایستگی و خدمات خودشان بود.^۱

ساخت اقشار اجتماعی شهر اصفهان در این دوره را می‌توان از جنبه‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد. در تقسیم‌بندی کلی و اولیه باید آنرا به دو دسته خاص و عام تقسیم نمود.^۲

خواص در این زمان شامل دسته‌ها و گروههای مختلفی می‌شدند. در رأس این گروهها باید شاه و خانواده او و شاهزادگان را در نظر گرفت.^۳ این گروه، از بهترین و بیشترین منافع و منابع شهر برخوردار بودند.

در تقسیم‌بندی دیگر که مد نظر ماست قشر بندی اجتماعی شهر نه از حیث ثروت و مقام، بلکه از لحاظ موقعیت کاری و شغلی آنها بررسی می‌شود.

۱- درباریان و دیوانسالاری

در رأس هرم قدرت و طبقات اجتماعی جامعه عصر صفوی، شاه قرار داشت و از چنان قدرت و اقتداری برخوردار بود که مالک تمامی سرزمین محسوب می‌شد. در مورد حدود آزادی شاه از دید مردم، شاردن فرانسوی چنین می‌نویسد: «فرمانبرداری ایرانیان از پادشاه خود از سر اجبار و ناچار نیست، بلکه مردم بر این باورند که جز در امور خلاف دین، موظف به اطاعت از سلطان خود می‌باشند و کشته شدن به فرمان شاه و نثار کردن مال حقیرترین تحفه‌ای است که می‌توانند برای جلب رضای او به پایش بریزند و بر این باورند که این

فدیه خواست خداست که بر زبان شاه می‌گذرد.» البته این اندیشه از آنجا ناشی می‌شد که مردم شاه را سایه خدا بر روی زمین می‌دانستند و اطاعت فرمان او را به عنوان خاقان بن خاقان بر خود لازم می‌دانستند. وی در ادامه می‌افزاید: «و اما از سوی دیگر مردم بر این اعتقادند که فرمان خدا مافوق حکم پادشاه است و اگر شاه فرمانی خلاف دین داد سر بر تافتن واجب می‌شود، به سخن دیگر برای پاسداری قانون و حکم خدا هر شکنجه و خطری را باید شکست داد.»^۴ وی در جای دیگر می‌نویسد:

«هیچ چیز در برابر هوس‌های جنون‌آمیز شاهان در امان نیست، نه پرهیزگاری، نه شایستگی، نه صمیمیت، نه خدمات گذشته ... یک حرکت تفتنی که به شکل سخنی از دهانشان یا اشاره‌ای از چشمانشان سرزند، افراد شاغل خدمات مهم و با ارزش‌ترین موجودات را در دم عزل و از ثروت و هستی محروم می‌سازد و همه این کارها بی‌هیچ‌گونه محاکمه یا هیچ‌گونه توجه به اثبات جنایت متناسب انجام می‌پذیرد.»^۵

در کنف حمایت پادشاه، خانواده شاه می‌هم از قدرت استفاده نموده و آنها نیز به سهم خود دارای مقام فوق‌العاده‌ای بودند. یگانه خطری که این عده را تهدید می‌کرد، خشم و غضب شخص شاه بود و البته همین خطر کافی بود تا رشته حیات نزدیکترین کسان شاه حتی فرزندان را پاره کند.

دولتمردان و دیوانسالاران کشوری نظیر بزرگان قزلباش، اهل شمشیر، اهل قلم و سایر درباریان و وابستگان به نظام اداری و سیاسی کشور اگرچه در شهر اصفهان و در کل ایران قدرت فوق‌العاده‌ای داشتند و بعد از شاه و خانواده‌اش ثروتمندترین سکنه شهری به‌شمار می‌آمدند، لیکن همواره در معرض خطر سقوط و نابودی قرار داشتند. جدای از رقابت‌های ناسالم این گروه با همدیگر که موجب تخریب شخصیت یکدیگر در پیشگاه شاه می‌گردید، خود شخص شاه همواره به عنوان خطری بالقوه در مورد آنها محسوب می‌شد.



یک مرد قزلباش (از سفرنامه سانسون)

شوالیه شاردن این مطلب را ضمن حکایتی به زیبایی بیان می‌کند و می‌نویسد: «به یاد دارم که یک روز یکی از اشراف به نام رستم‌خان هنگامی که از حضور شاه بیرون آمده بود به دیدنم آمد، وی با سیمایی بشاش وارد شد و آینه‌ای برداشت و لبخندزنان دستارش را بر سر میزان کرد و سپس به من گفت: هر بار که من از حضور شاه بیرون می‌آیم و ارسی می‌کنم بینم آیا هنوز سرم روی شانه‌هایم هست یا نه؟ حتی وقتی به خانه آمدم در آینه نگاه می‌کنم.»^۶ این مطلب شاردن به خوبی بیان می‌کند که استبداد به چه معناست و درباریان و مقربان شاه تا چه حد و اندازه از امنیت فردی برخوردار بودند و به راستی معنای استبداد چنین بود: عدم امنیت فردی.

۲- روحانیون، علما و دانشمندان

گروه بعدی جامعه عصر صفوی که نفوذ فراوانی در بین اشرار مردم و درباریان داشتند روحانیون، علما و دانشمندان بودند. احترام و اهمیتی که شاهان صفوی به واسطه سیاست مذهبی خود به علما و روحانیون می‌گذاشتند موجب می‌شد که آنان به عنوان قشر اجتماعی بانفوذ باقی بمانند. علی‌رغم اقداماتی که شاه در جهت کاهش تسلط روحانیت شیعه بر دستگاه سیاسی کشور انجام داد، وجود علمای بزرگ در شهر لازم می‌نمود که از برخی امتیازات برخوردار باشند. این علما رابط بین مردم و شاه بودند، وساطت می‌کردند، داوری می‌کردند، حکم صادر می‌نمودند و خود حکم را اجرا می‌کردند.

علما و روحانیون علاوه بر داشتن رابطه دوستانه با شاه، با دیگر گروهها و اشرار جامعه نیز در ارتباط بودند.^۷ آنها در تمام ادوار، مرجع و ملجأ مردم بوده و همه کارهای اجتماعی و رسیدگی به امور آنان از انجام عقد و نکاح و قضاوت و بیان مسائل حلال و حرام و موعظه و ارشاد و بالاخره رسیدگی به دعاوی و اختلافات افراد اجتماع مربوط به آنها بوده است.^۸

اعتماد و احترام و اهمیتی که مردم برای روحانیون و مقامات مذهبی قایل می‌شدند فقط به واسطه نفوذ عمیق دین و مذهب در بین آنها بود، زیرا جامعه ایران عمیقاً مذهبی بود.

در مورد مسائل سیاسی و قضایی، روحانیون مناصب و مشاغل متعددی داشتند و در رأس آنها شخص مجتهد اعظم قرار داشت که شاردن وی را همان صدر معرفی می‌کند و می‌نویسد که: «در ایران دو مجتهد اعظم وجود دارد، که یکی متصدی اموال موروثه پادشاهان است و مجتهد (صدر) خاصه خوانده می‌شود و دیگری مسؤول ماترک افراد عادی می‌باشد و مجتهد کل کشور به شمار می‌رود»^۹ و این گفته شاردن شاید بر اساس آن باشد که کسی که به عنوان صدر خاصه و صدرالممالک انتخاب می‌گردید از نظر پایگاه علمی می‌باید در حد و عنوان مجتهد اعظم در جامعه مطرح باشد.

از آن ساختگی و تظاهر بود، زیرا شاه از انعکاسی که ممکن بود از طرف پیروان مذهبی او به عمل آید بیم داشت، لذا نمی توانست سرخود اصول مذهبی را زیر پا نهد و یا از آن تخطی و تجاوز کند.^{۱۱}

هر چند بعد از مرگ شاه عباس اول، روز به روز بر قدرت و نفوذ روحانیون افزوده شد، اما همان گونه که کمپفر بیان داشته است شاه از جانب علما احساس خطر نمی کند، در واقع شاه صوفی، کارهای خلاف زیاد انجام می داد که غالباً علمای این عصر نادیده می گرفتند و به پاس حرمت شاهی اش اعتراض نمی کردند، این عدم اعتراض شاید به علت این بود که منافع جمعی از آنها با منافع شاهان صفوی گره خورده بود و این یکسویی منافع هر دو طرف را بر آن می داشت تا مرتکب عمل خلافی نشوند که باعث تضاد و دوگانگی گردد.

گروهی از روحانی نمایان دربار صفوی که به طریقی موفق گردیده بودند در دربار کسب مقام کنند در ردیف طبقه اشراف قرار گرفتند و علی رغم تصوراتی که از این منصب در اسلام وجود داشته و دارد هر روز فاصله آنان با توده مردم بیشتر می گردید.

شاه عباس دوم قانونی وضع کرد که چنانکه یکی از بزرگان دین و علما مرتکب خلافی می شد وی را به قم تبعید می کردند و می گفت «تبعیدشدگان در زاویه مقدسه مشغول دعاگویی به ذات همایونی و سپاسگزاری به درگاه الهی باشند، چه در عنایت نامتناهی بقیه عمر را به سلامت می گذرانند»^{۱۲} البته چشمداشت شاه از دعاگویی تبعیدشدگان و سپاسگزاری آنها به واسطه این بود که شاه از جان آنها گذشته است. از جمله علمایی که در عصر سلطنت شاه صفی به قم تبعید شد، سلطان العلماء حسین الحسینی اصفهانی است که به واسطه گفتن سخنی که به مذاق شاه خوشایند نبود از صدارت عزل و به قم تبعید گردید.^{۱۳}



یک سوار قزلباش (از سفرنامه شاردن)

مقام صدر و اختیارات او در عصر شاه عباس دوم به وزیر اعظم تفویض شد. شاردن در این مورد می نویسد: «چون قدرت عظیم و مداخله بزرگ صدر به مذاقش (شاه عباس دوم) خوشایند نبود تدبیری اندیشید که این مقام را حذف کند. برای این منظور مدت هجده ماه آخر دوره سلطنتش، آنرا بلامتصدی گذاشت و صدر را وزیر اعظم خود کرد».^{۱۴}

وظیفه تاجگذاری و نشان دادن پادشاه جدید بر سر قدرت، از آن برترین مجتهد عصر بود که همواره در این دوران رعایت می گردید. این مسأله نشان دهنده میزان اهمیت و اعتبار علمای روحانی و نقش آنها در همکاری با شاهان صفوی بود. کمپفر در مورد دلایل احترام شاه به علما می نویسد:

«دربارۀ احترامی که شاه صفوی به مجتهد می گذاشت این را می توان گفت که قسمت زیادی

۳- بازرگانان و پیشه‌وران

قشر بعدی شهر اصفهان را تجار و پیشه‌وران و اصناف و بازاریان تشکیل می‌دادند. در این دوران به واسطه اقدامات شاهان صفوی در جهت گسترش تجارت خارجی و موقعیت شهر اصفهان و تلاش شاه برای تبدیل اصفهان به یک بازار بین‌المللی، مخصوصاً در زمینه تجارت ابریشم، موجبات تقویت و رشد این طبقه در سطح شهر فراهم شد. در تقسیم‌بندی این قشر از شهرنشینان، دکتر انصاری معتقد است که آنها را باید به دو بخش بازرگان و اعضای اصناف و تجار به‌عنوان گروه اول و پیشه‌وران، خرده‌فروشان (طوآفان) و اعضای انجمن‌های اخوت نیمه‌مذهبی به‌عنوان گروه دوم تقسیم کرد.^{۱۴}

بازرگانان از جمله برترین افراد این قشر به‌شمار می‌رفتند که نفوذ فراوانی در بین درباریان و مردم داشتند و همواره از احترام خاصی برخوردار بودند. در مورد این گروه از مردم جامعه شهری اصفهان، شاردن می‌نویسد: «نام بازرگانان در شرق همراه با احترام فراوان است و ربطی به دکانداران و خرده‌خواروبارفروشان ندارد و نیز به اشخاصی که با

خارج از امپراتوری معامله ندارند اسم تاجر اطلاق نمی‌گردد. فقط سوداگرانی که دارای منشی و محاسب و عمال در ممالک و مناطق بعیده هستند از این عنوان برخوردارند. و بعضی اوقات تجار به مقامات عالیه ارتقاء می‌یابند. فی‌المثل سفیران را معمولاً از این طبقه برمی‌گزینند. در ایران بازرگانانی هستند که دارای عمال و مستخدمین در تمام اکناف و اقطار جهان می‌باشند و این مستخدمین پس از مراجعت به مانند نوکران از مخدومین خود فرمانبرداری می‌کنند.» وی در ادامه می‌نویسد که: «بازرگانان را در زبان فارسی سوداگر گویند که به معنی کسی است که در پی سود است و علاوه بر اینکه به تمام نقاط و عمال و مستخدمین اعزام می‌دارند، خودشان از محل اقامت خود خارج نمی‌گردند و به مانند قلب کارهای بزرگ خویش را در مقر خویش تنظیم می‌کنند و به هیچ‌وجه خودشان مستقیماً وارد معاملات نمی‌گردند.»^{۱۵}

پیشه‌وران نیز از دیگر اعضای این قشر به‌شمار می‌رفتند آنها اکثراً از صنعتگرانی بودند که در اطراف میدان شهر و بازارهای اصفهان دارای رسته‌ها و دکه‌های مخصوص به خود بودند و از

ivium Isfahanensium



نظر مالی و معیشتی نسبت به کارگران و کشاورزان در وضعیت بهتری قرار داشتند. آنها می‌بایست همواره مالیاتی را با نام بنیچه به دولت بپردازند. شاردن در مورد میزان این مالیات در عصر صفوی می‌نویسد: هفتمین منبع عایدات پادشاه مالیاتی است که بنیچه نام دارد، و از دکانداران، برای هر دکان متعلق به ارباب جرف، ده سو و برای هر دکان معمولی (کسبه) بیست سو دریافت می‌گردد»^{۱۶} البته ذکر این نکته لازم است که بنیچه شامل همه پیشه‌وران نمی‌شد و این عوارض شامل مشاغلی می‌شد که صاحبان آن مشاغل به بیگاری گرفته نمی‌شدند. از جمله این مشاغل می‌توان به کفشگران، کلاهدوزان، جوراب‌بافان و... اشاره نمود.^{۱۷}

۴- کارگران و کشاورزان

کارگران و کشاورزان از دیگر قشرهای اجتماعی شهر اصفهان بودند که در کنار سایر گروه‌های انسانی زندگی می‌کردند. در این دوره، لفظ کارگر به کسانی اطلاق می‌شد که در کارخانه‌ها و کارگاه‌های دولتی کار می‌کردند. و در خانه‌های خود اجازه کارکردن نداشتند.^{۱۸} هر کارگر هنگام ورود به

خدمت، سند یا فرمانی را که در کلیه دوایر محاسبات به ثبت رسیده و به مهر شاه و وزیرانش، بویژه به خاتم ناظر، ممهور و مختوم گشته دریافت می‌داشت. حقوق کارگر از ورود به خدمت تا روزی که سال [مالی] در کارخانه او تجدید می‌شد پرداخت می‌گردید و بعد مزد وی سال به سال با حقوق همکارانش تأدیه می‌شد.^{۱۹} پرداخت حقوق کارگران به عهده ناظر بود، میزان حقوق کارگران نسبت به شغل و مرتبه آنها متفاوت بود. شاردن می‌نویسد: کارگرانی هستند که هشتصد اکو (۱۲ هزار تومان صفوی) مزد می‌گیرند و خوراکشان را نیز دریافت می‌کنند، بعضی دیگر فقط هفتاد، هشتاد فرانک (۳۱۵۰ تومان) می‌گیرند، بدون خوراک. معمولاً در هر سه سال یک بار مزدها را افزایش می‌دهند و یا اینکه پاداشی معادل یک سال حقوق پرداخت می‌کنند. ولی این کار بستگی دارد به کرامت شاه، طبیعت صدراعظم و حسن نیت ناظر، یا پیشکار کل»^{۲۰} علاوه بر اضافه حقوق و پاداش، کارگران از جیره غذایی نیز برخوردار بودند. در مورد میزان کمی و کیفی غذای کارگران، شاردن می‌نویسد: «خوراک کارگران یا یک سینی، یا نیم



سینی و یا یک چهارم سینی است که جیره نامیده می‌شود و به معنای غذای عادی و خوراک مشترک است. با یک سینی شش تا هفت نفر به سهولت می‌توانستند تغذیه کنند و ارزش آن، هنگامی که خوار و بار گران است، سالیانه بالغ بر هشتصد تا نهصد لیور^{۲۱} (بین ۱۶ تا ۲۰ تومان صفوی) است. کارگران در مورد دریافت جیره جنسی و یا معادل نقدی آن آزاد می‌باشند.^{۲۲}

نکته قابل توجه و جالب در مورد کارگران عصر صفوی این است که کارگران برای تمام مدت عمرشان از لحاظ درمانی و مالی تأمین بودند. شاردن در مورد تأمین درمانی و بیمه کارگران در این دوران می‌نویسد: «کارگران برای تمام مدت عمرشان تأمین می‌باشند، بدون اینکه هیچ‌گاه آنها را از کار بیکار سازند و هنگامی که بیماری یا هرگونه حادثه دیگری کارگر را عاجز از کار سازد هرگز دیناری از حقوق او کسر نمی‌کنند، بلکه با انسانیت شگفت‌انگیزی، ناظر بر اساس کوچکترین درخواستی که درباره بیمار به عرض وی می‌رسانند او را به پزشک و داروساز دربار معرفی می‌کند و بدین وسیله بدون [پرداخت] دیناری معالجه و مداوا می‌شوند» وی در ادامه می‌نویسد: «هنگامی که پدری (کارگر) فوت می‌کند اگر فرزند همان صنعت پدر را داشته باشد حقوق وی را به او می‌پردازند.»^{۲۳} در مورد میزان ساعت کار و وظایف کارگران در قبال کارفرمایان شاردن می‌نویسد: «کارگران شاه معمولاً چنان اندک به کار واداشته می‌شوند، که می‌توانند همیشه چهار برابر بیشتر برای خویشان کار انجام دهند، اینان برای هر کس بخواهند نیز کار می‌کنند.»^{۲۴}

به طور کلی می‌توان چنین نتیجه گرفت که کارگران عصر صفوی چه آنهایی که در کارگاهها و کارخانه‌های دولتی مشغول به کار بودند و چه کسانی که برای کارفرمایان و صاحبان حرف کار می‌کردند به واسطه وجود قوانین و مقررات کارگری و حمایت و پشتیبانی شخص شاه از آنها چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ بیمه درمانی و آینده

شغلی در رفاه و آسایش بودند، و به صراحت می‌توان گفت که وضعیت کارگران این عصر در تمامی ادوار تاریخ ایران منحصر به فرد بود و پیشرفته‌ترین قوانین و مقررات کارگری در آن دوران اعمال می‌شده است. البته ذکر این نکته لازم است که این حمایت و پشتیبانی که از قشر کارگر و تولیدکننده به عمل می‌آمد با صنعت و اقتصاد رابطه مستقیم داشت، زیرا آسودگی کارگران از نظر پشتوانه مالی و بیمه‌ای، علاقه آنها را به افزایش تولیدات و رونق اقتصادی معطوف می‌کرد و این رونق به منافع بیشتر شاه کمک می‌کرد.

کشاورزان نیز دسته‌ای از مردم شهرنشین بودند که در حاشیه شهرها زندگی می‌کردند و نسبت به سایر اقشار اجتماعی از سطح پایین‌تر زندگی برخوردار بودند. سطح زندگی و میزان درآمد برداشت محصول آنها رابطه‌ای مستقیم با عواملی چند از قبیل تغییرات آب و هوایی، آفات و بلاهای طبیعی و میزان انصاف یا اجحاف مباحران یا اربابان زمینهای زراعی داشت. این عوامل و نوسانات در زندگی زارعان تأثیر زیادی بر جای می‌نهاد و گاه ممکن بود که آنان را دچار بیکاری و فقر و فلاکت کند. به همین جهت در پاره‌ای از مواقع کشاورزان صاحبان زمین و اربابها با تهدیدات مختلف سعی در فریب‌دادن همدیگر می‌کردند ولیکن در اکثر مواقع سر کشاورز کلاه می‌رفت، چون اگر کشاورزان به حيله قسمتی از حقوق اربابان خود را می‌ربودند آنان نیز از طریق گرفتن رعایا به بیگاری تلافی می‌کردند، بدین شرح که مالکان کشاورزان را در محل به ساختن عمارت و باغ و امثال آن ناچار می‌کردند و اگر موردی پیش می‌آمد که در کارهای عمومی دهکده به کارگری نیاز می‌افتاد آنان را به عملگی می‌گماردند. ارباب از چهارپایان و دیگر وسایل نقلیه کشاورزان خود به رایگان استفاده می‌کرد.^{۲۵} کشاورزان در موقع برداشت محصول آنرا با الاغ و حیوانات بارکش به شهر می‌آوردند و در معابر و کوچه‌های شهر می‌فروختند و هنگام بازگشت با جمع‌آوری فضولات شهری (کود) برای

زمینهای کشاورزی به دهات خود برمی‌گشتند.

به‌طور کلی وضعیت مالی و رفاهی کشاورزان این عصر بنا به نوشته‌های سیاحان خارجی نسبت به سایر دوره‌ها بهتر بود و کشاورزان از آسایش بیشتری برخوردار بودند به طوری که شوالیه شاردن در مقایسه بین کشاورزان ایرانی و اروپایی می‌نویسد: «دهقانان ایرانی با آسایش خاطر و مرادمند زندگی می‌کنند، حتی کشاورزان اروپایی که روی مستعدترین و حاصلخیزترین زمینها فعالیت می‌کنند، حاصل کارشان به اندازه دسترنج دهقانان ایرانی نیست. من زنان روستایی را در همه جا دیده‌ام که گردنبندها، دستبندها و خلخال‌های نقره برگردن و دست و پای دارند، همچنین زنجیرهایی از نقره مزین به زریا زر خالص که از گردن تا نافشان آویخته است. بچه‌هایشان نیز گردنبندها یا سینه‌ریزهایی از مرجان برگردن دارند. لباس و کفش کلیه مردان کشاورز و زنان و بچه‌هایشان همه خوب و نو است و ظروف غذاخوری و دیگر وسایل زندگانی همه کامل و آراسته است.»^{۲۶}

منابع و مآخذ

افروشته‌ای نطنزی. محمودبن هدایت‌الله: نقاوة الآثار فی ذکر اخبار، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی‌تا.
اولتاریوس آدام. سفرنامه اولتاریوس، ترجمه حسین کردبچه، ج دوم، تهران، انتشارات کتاب برای همه، ۱۳۶۹.
انصاری، ابراهیم. نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۷.
شاردن، ژان. سفرنامه، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۰.
کمپفر انگلبرت. سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.
وحید قزوینی، محمدطاهر. عباسنامه، به تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹.
سیدمصالح‌الدین مهدوی. خاندان شیخ‌الاسلام اصفهان، اصفهان، انتشارات گلپهار، ۱۳۷۱.

پی‌نوشت:

- ۱- آدام اولتاریوس. سفرنامه اولتاریوس، جلد دوم، ترجمه حسین کردبچه، انتشارات کتاب برای همه، تهران، ۱۳۶۹، ص ۶۸۴.
- ۲- محمود ابن هدایت‌الله افروشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار فی ذکر اخبار، به کوشش احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ص ۶۰۱.
- ۳- ابراهیم انصاری، نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۷، ص ۱۳.
- ۴- ژان شاردن، سفرنامه شاردن، جلد هشتم، ترجمه محمد عباسی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۰.
- ۵- شاردن، ۱۵۴-۵/۸.
- ۶- شاردن، ۱۵۵/۸.
- ۷- انصاری، ص ۱۳۱.
- ۸- سیدمصالح‌الدین مهدوی، خاندان شیخ‌الاسلام اصفهان، انتشارات گلپهار، اصفهان، ۱۳۷۱ ص ۱۵.
- ۹- شاردن، ۲۴/۱۳.
- ۱۰- شاردن، ۴۰۵-۸/۸.
- ۱۱- انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۴-۱۲۲.
- ۱۲- شاردن، ۸۰/۳.
- ۱۳- محمدطاهر وحید قزوینی، عباسنامه، تصحیح ابراهیم دهگان، کتابفروشی داودی، اراک، ۱۳۲۹، ص ۶۴.
- ۱۴- انصاری، ص ۱۳۱.
- ۱۵- شاردن، ۳۶۴-۵/۴.
- ۱۶- شاردن، ۲۸۱/۸.
- ۱۷- شاردن، ۳۰۰/۴.
- ۱۸- شاردن، ۱۰۲/۷.
- ۱۹- ر.ک. شاردن، همان، ص ۴-۵-۱۰۳.
- ۲۰- همان مآخذ، ۱۰۴-۱۰۵.
- ۲۱- چهل و پنج لیور معادل یک تومان صفوی بود. هر اکو پانزده تومان صفوی و هر فرانک معادل با چهل و پنج تومان صفوی بود.
- ۲۲- شاردن، ۱۰۵/۷.
- ۲۳- شاردن، ۱۰۵/۷.
- ۲۴- همان مآخذ، ص ۱۰۶.
- ۲۵- شاردن، ۲۷۴/۸.
- ۲۶- شاردن، ۲۷۵-۶/۸.